

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بکدام سو میرود؟

بجای مقدمه

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بمناسبت 7 ام قوس پوسترزیرین رادروب سایتش نشر کرده است. بعد از نشر این پوستر مائویستهای افغانستان محتوای آنرا نادرست، مخالف حقایق تاریخی



و غرض آلود در یافتند. آنها نقدشان را طی یک نامه بازبان رقیقانه بانیت تصحیح آن به کمیته مرکزی این حزب فرستادند. اما در آن نامه دو پریدگی وجود داشت، که یکی از آنها یک دقیقه بعد به واسطه یک پیام دیگر تصحیح و به این حزب اطلاع داده شد. لیکن پریدگی دوم نا تصحیح باقی ماند. این پریدگی این بود که مائویستهای افغانستان ندیده بودند که این پوستر به 7 قوس تعلق دارند به 13 میزان (سالروز تاسیس سازمان جوانان مترقی). اینهم به آن دلیل بود که این حزب برای 7 قوس تنها همین پوستر رادروب ارگان مرکزی شان نشر کرده و در زیر آن بلاوقفه مقاله ای رابه مناسبت 13 میزان نشر کرده بودند. و ماتصور کردیم که این پوستر به همان مقاله تعلق دارد. نامهمایک نامه رقیقانه بود در آن فقط نادرستی های سیاسی - ایدئولوژیک و

جعل حقایق تاریخی پوستر انتقاد شده بود. ماضمناز آنها خواسته بودیم که این پوستر را ازوب سایت شان بردارند و با پوپولیزم و روحیه سازشکاری ای که در عقب آن نهفته، مبارزه کنند زیرا "ازجائیکه دود بالا میشود، در آنجا آتش وجود دارد".

دوروز بعد از ارسال نامه ما به کمیته مرکزی این حزب (مقام مخاطب مادر نامه) به زبان انگلیسی بمانوشتند که "ما هر دو نامه شمارا دریافت کرده ایم". ما مفادشک رابه این انگلیسی نویسان دادیم و گفتیم که "شاید آنها بر نامه فارسی نداشته اند و برای آنکه ما را مطمئن ساخته باشند علیالغالبه انگلیسی نوشته اند".

چندی بعد در یک مقاله دیگر که بمناسبت مرگ یکی از اعضای این حزب نوشته شده از این پوستر تمجید کرده و گفته اند که ما پوستر را به او دادیم و او با شوق و ذوق آنرا گرفته و بوسید. و چندتای دیگر را نیز با خود برد تا در بین رفقایش توزیع کند. با سابقه ای که آنها از متوفی ترسیم کرده بودند، فهمیده میشد که ایشان سابقه "گروه انقلابی" داشته است. اکنون به روشنی درک میشد که "دود از آتشی بر میخیزد که جنگل را فرا گرفته" است.

بعد از چند هفته این پوستر در نشریه شان (شعله جاوید) چاپ شد. دیگر هویدا بود که "طول و عرض آتش چقدر است و تا کجا جنگل را فرا گرفته". آنها - تقریباً دو ماه بعد به نامه ما پاسخ دادند و آن زمانی بود که یکی از رفقای مسئول مائویست های افغانستان شدیداً مریض و منتظر عمل در شفاخانه بسر میبرد. پاسخ کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان به مایک سلسله حرف بی پایه

بود. نویسنده پاسخ بجای اعتراف صادقانه به بالادستی و غالب شدن خط اپورتونیزم راست برخط مائویزم در تبلیغات این حزب، مارانصیحت کرده بود. ماندروزها، سرزنش هاوتعیین تکلیف های این پاسخ را ضرور نمیدانیم با خوانندگان در میان بگذاریم.

آیا برای یک کمونیست راه دیگری جز پذیرش حقیقت هم وجود دارد؟

بورژواها برای تردید حقیقت هزار راه دارند که عقل جنگی، بازار تیزی، زرنگی، نصایح پدران، اندرزهای فیلسوفانه، خشمگین شدن های حواله دار گونه و عریده کشیدن مامورین تحصیل مالیات اعلیحضرت مانند، فحش دادن و اتهام بستن سامانی و غیره رامیتوان از میان آنها نام برد. ماهمه اینهارا تجربه کرده ایم. زمانیکه مامشی کودتاقیام و ماجراجویی های مجیدکلکانی را انتقاد میکردیم سید غلام علی مشرف معروف به سید حسین موسوی و دیگران بقدر کافی از اتهام زدن و فحاشی خواهر و مادر و زن و فرزند برای خفه ساختن ماکار گرفته اند. فحاشی و هتاک آنها پنج سال (از سال 2008 تا 2013) ادامه یافت. ماناگزیر راه مار ادامه دادیم زیرا باید قبول میکردیم که لمپنی و لچکی خصلت مدافعین بورژوازی دلال است و مبارزه طبقاتی ناگزیر تغفن این مرداب هار استشمام میکند.

تجربه نشان داده که برخی از افرادی در مقابل انتقاد قرار میگیرند بجای آنکه به آن گردن بگذارند و در صدد اصلاح برآیند، سنگرمیگیرند بوجه دفاع از اشتباه شان برمیخیزند. این حقیقت در پاسخ نامه مابه کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بطور بارزی مشهود است. مثلا: مامیگوئیم که ستاره روبه سقوط ستاره ابلیس است. ماقبول میکنیم که ابلیس یاشیطان یک مفهوم و واژه مذهبی است و هر چیزی که به آن در رابطه باشد رنگ و بوی مذهبی دارد، لیکن بدبختانه مذهب تا کنون وجود دارد و صد همامیلیون انسان در روی زمین از زاویه نهادینه شده مذهب به اشیا و پدیده های بینند. ستاره روبه سقوط علامت یاسمبولی است که بدون آنکه این افراد مذهب را به آن ربط بدهند از رسم کردن آن امتناع میورزند و آنرا علامت خیانت، فریب، دغلکاری، گمراهی و خلاصه تمام کارهای بد که به ابلیس یاشیطان مربوط میشوند، میدانند (در همین نوشته بر روی این مسئله بطور مفصل بحث میشود). کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائویست) مارا اندرز میدهد که بحث مذهبی را کنار بگذارید! "ده بکجا و درختان بکجا" که بحث مذهبی کرده؟ این موضوع اصلا بحث مذهبی نیست و بدترین لامذهب ها و بیدین هاستاره روبه سقوط را رسم نمیکنند زیرا گذشتهاز هر چیز دیگر اینکار سطح سواد و آگاهی آدم رامیرساند. مضاف بر این، اگر واقعا مذهب در جامعه آنقدر بی اثر و بی پایه میبود حزب کمونیست (مائویست) افغانستان میتوانست در برنامه اش اعلام کند که این حزب تحت دموکراسی نوین مبارزه بی امان پرولتری را علیه مذهب از پیش میبرد یعنی میتوانست به وظیفه تاریخی اش اذعان کند. مذهب در جامعه عقبمانده و مستعمره - نیمه فنودالی کشور آنقدر قوی هست که حزب کمونیست (مائویست) افغانستان قادر نیست تحت شرایطی که قدرت سیاسی در دست خلق است وظیفه حزب پرولتاریا در سنداستراتژیک خویش بیان کند و آنوقت مارانصیحت میکند که بحث مذهبی نکنیم.

یامثلا، طوریکه تذکر دادیم در نامه مابجای 7 قوس 13 میزان آمده بود، و روشن است که این پریدگی نباید صورت میگرفت. اما آیا این پریدگی محتوای انتقادات مارا که در این سند آمده تغییر میدهد؟ نه و به هیچ صورتی چیزی را تغییر نمیدهد. چه 7 قوس و چه 13 میزان در هر دو صورت زنده یاد

مجیدکلکانی عضو سازمان جوانان مترقی نبود. چه 7 قوس و چه 13 میزان مجیدکلکانی در هفت قوس نه دستگیر شده و نه به شهادت رسیده و نه نامش در لیست 17 هزار نفری حفیظ الله امین بود. چه 7 قوس و چه 13 میزان دکتور عبدالرحمن محمودی فقید قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقی مرده بود. و... غیره و غیره. حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بمابالحن کنایه آمیز مینویسد که شمایک تشکیلات هستید و نباید چنین اشتباهی را مرتکب شوید! مادر کجا گفته ایم که مایک تشکیلات هستیم؟

مائویست های افغانستان هیچ زمانی خود را یک تشکیلات نگفته زیرا در مورد تشکل، سازمان و حزب ساختن بر خوردمسئولانه، جدی و ایدئولوژیک دارند. از نظر مائویستهای افغانستان نتنها یک تشکیلات باید در حکمیت معینی باشد بلکه قبل از آن از کیفیت معینی برخوردار باشد. ما بر آنیم که سازمان و حزب نیاز طبقه و خلق به رهبری انقلابی و اسباب مبارزه میباشندنه" نام بکش و در ویرانه بنشین". رهبری را باید بخاطر پیشبرد و انکشاف مبارزه طبقه و خلق ایجاد کردنه برای انحصار نام. مائویست های افغانستان اگر روزی بتوانند به حدی تکامل کنند که سازمانی بسازند بدون هیچ شکی کارشان را به نوشتن مقالات کشار خلاصه نمیکنند. مائویست های افغانستان یک حلقه کوچک از کمونیست های هم نظر در داخل و خارج از کشور میباشندنه بیش و نه کم از آن. آنچه آنها به آن افتخار میکنند اینست که علیرغم کمیت محدود شان موازی به "آل طمطراق" و "هیا هو" علیه دشمن مبارزه میکنند. آنها میدانند که افتخار حمل نام یک تشکیلات بلند بالا چوب تهدید تاریخ و بازرسی نسل های آینده را با خود همراه دارد.

از جانب دیگر لازم نیست که یک انتقاد همیشه از یک تشکیلات بیاید. یک انتقاد میتواند از یک فرد غیر کمونیست هم باشد. ما اگر چند حزب و سازمان نیستیم اما انتقاد ما درست بود و هست.

کف های سپید کسی را نجات نمیدهد

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان به هوای جلب توجه بقیه السیف ساما، ساوو و جریان دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) عکس های از افراد مختلف را در پوستر مذکور به چاپ رسانیده است. عکس عبداللله رستاخیز، بشیر بهمن، مجیدکلکانی، رفیق صادق یاری چهار عکسی است که در ردیف سوم بچشم میخورد. در ردیف پنجم عکسهای رفیق سیدال سخندان، رفیق داود سرمد، پردل، رسول جرائت و سلطان مشاهده میشود. این عکس ها بعد از یک "بفکر فرورفتن عمیق" انتخاب شده اند. اگر اندکی تعمق کنیم می بینیم که رفیق سیدال سخندان شهید در پیشاپیش جریان دموکراتیک نوین افغانستان در مبارزه "انقلاب با ارتجاع" به جاودانگی پیوست، در حالیکه مجید کلکانی هیچ زمانی در صف شعله جاوید نایستاد و حتی شعله ای نبود. مجیدکلکانی باز هم یک پله بالاتر از رفیق سیدال سخندان قرار دارد. عبداللله رستاخیز در چپ ترین مقام ردیف سوم قرار دارد و رفیق صادق یاری در راست ترین صف. سرانجام این سوال به ذهن آدم میرسد که چرا این حزب افرادیرا که بار رفیق اکرم یاری وجه مشترک ایدئولوژیک- سیاسی نداشتند، در کنار هم دیگر قرار داده و از آنها یک پوستر یابیک معجون (معجون مرکب با ماهیت زهر آلود) درست کرده است؟

پاسخ به این سوال رازمانی میدانیم که به نیت این حزب از این کاری ببریم و آن اینکه این حزب کف های سرآب ساما، ساوو و شعله ای های تسلیم شده را باخته های شناور بر امواج دریا اشتباه گرفته است.

چرا عکس داکتر عبدالرحمن محمودی نباید بالاتراز عکس رفیق اکرم یاری باشد؟

مقام وموقعیت تاریخی هرکس رامبارزه طبقاتیدرتاریخ تعیین میکنند. حزب کمونیست به حیث نماینده ذهنی طبقه کارگر پاسدار و حراست کننده تاریخ مبارزات این طبقه و سایر اقشار خلق (میباشد). بهمین لحاظ اسناد حزب کمونیست هر کشور با اعتبارترین، قابل اعتمادترین و صادق ترین مرجع علمی وتحقیقاتی در مورد مبارزات طبقه کارگر و خلق آن کشور میباشد. اگر این حزب در اسنادش اشتباه ومقام وموقعیت فکری وسیاسی رهبران طبقه کارگر رادر کشورش نادرست تعیین میکند، آن حزب از همان لحظه سخنگوی راستین تاریخ طبقه نیست. و داشتن شرافت پیش آهنگی طبقه رامخدوش ساخته است. در مورد چاپ کردن عکس داکتر محمودی در مقام بالاتراز رفیق اکرم یاری حزب کمونیست (مائویست) افغانستان در این گودال می افتد. چرا؟ بیائید به تاریخ مبارزات طبقه کارگر در افغانستان نظر مختصری بیان دازیم وببینیم که آیا این حزب در این گودال افتاده است یا نه؟ از سازمان جوانان مترقی آغاز میکنیم.

سازمان جوانان مترقی بتاریخ 13 میزان سال 1344 هجری شمسی بنیانگذاری شد. این سازمان از اتحاد چندین محفل تشکیل شده بود که فقط یک محفل آن- محفلی که تحت رهبری رفیق اکرم یاری بود- از انقلاب کبیر فرهنگ پر و تاریائی و خط رفیق مائوتسه دون [1] هام میگرفت. بنابر حقانیت خط مائو که بواسطه رفیق اکرم یاری ارائه ودفاع میشد این خط بمدافع هژمونی طبقه کارگر در جنبش دموکراتیک نوین تبدیل شد. محفل دیگر، محفل خاندان محمودی بود. دکتور هادی محمودی این محفل رانیابت میکرد. امادکتور هادی محمودی در این زمان هنوز نتوانسته بود در ذهنش بین رویزیونیسم و مارکسیزم [2] نینیزم- اندیشه مائوتسه دون تصفیه حساب کند. برای او اتحاد شوروی تحت رهبری باندرویزیونیست هاهما نقد رسوسیا [3] است بود که چین سرخ تحت رهبری رفیق مائوتسه دون بود. چندی قبل از آن، او میخواست درکنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان شرکت کند [4] رفیق اکرم یاری مانع اوشده بود. به اینصورت می بینیم که محفل خاندان محمودی تالین زمان به مائوتسه دون اندیشه نرسیده بود. و از نظر ایدئو [5] وژیک نمیتوانست مارکسیزم را از رویزیونیسم تفکیک کند. محفل رفیق اکرم یاری یگانه محفلی بود که از نظر ایدئو [6] وژیک به مارکسیزم [7] نینیزم- اندیشه مائوتسه دون دست یافته و آنرا در عمل پیاده میکرد. مثلاً؛ این محفل عملاً علیه رویزیونیسم و خروشی مبارزه میکرد و مبارزه علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم را شرط کمونیست بودن میدانست. به اینقسم تا 13 میزان 1344 فقط یک محفل باندیشه مائوتسه دون (مائویزم) در افغانستان وجود داشته که همان محفل رفیق اکرم یاری بوده. به این لحاظ [8] ایل [9] ایلترین مقام رهبری طبقه کارگر در تاریخ افغانستان و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان به رفیق اکرم یاری تعلق دارنده به دکتور عبدالرحمن محمودی فقید. وبالاقرار دادن عکس دکتور محمودی فقید دست کاری تاریخ مبارزات طبقه کارگر افغانستان است.

7 قوس- روز جانباختن رفیق اکرم یاری- یک روز تیره و ننگین در تاریخ مبارزات طبقه کارگر و خلق شریف افغانستان است. در این روز تنها و تنها با مبارزه علیه سرمایداری ومزدوران آن میتوان بر زخم تاریخی طبقه کارگر و خلق اینکشور مرهم گذاشت. نه اینکه تاریخ مبارزات این طبقه و خلق را تحریف کرد، نه اینکه بر روی حقایق تاریخی مبارزات این طبقه و خلق خاک ریخت ونه اینکه مقام وجایگاه تاریخی پیشوای طبقه کارگر و خلق افغانستان را به کسی دیگر داد.

پاداكثر عبدالرحمن محمودی فقید معرفی شویم

داکتر عبدالرحمن محمودی فقید پیشکسوت خاندان محمودی بشمار میرود. او قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقی سالهای مدیدی رادرزندان ارتجاع فئودال-کمپرادورهای افغانستان بسربرد. و متأسفانه تقریباً دو سال قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقیوفات کرد. عبدالرحمن محمودی فقید با یک طبیب خوش برخورد و دلسوز بحال خلق کشور بود. زمانیکه وفات کرد میراث مخالفت بادولت حاکم بر افغانستان رابخاندانش بجا گذاشت. اگرچنداین میراث پایه ایدئولوژیک علمی و پیشرونداشت، اما هر جاکه صدای مخالفت بارژیم حاکم برمیخاست، اعضای این خانواده اگر در آن سهم فعال نداشتند لااقل به آن به آن یک تمایل و هماهنگی مثبت نشان میدادند. ازجائیکه این تمایل بر شالوده ایدئولوژی طبقه کارگر مبتنی نبود، معیار و محک پرولتاریائی نداشت. این نقیصه میتوانست این خانواده رادر خدمت ارتجاع و امپریالیزم و سوسیال-امپریالیزم قرار دهد. چنانچه اگر رفیق اکرم یاری مانع نمیشد، داکتر هادی محمودی رفته و درکنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان شرکت میکرد و درکنار نورمحمدتره کی و بیرک کارمل ایستادمیشد. آنچه از نظر تئوری روشن است اینست که تنها مخالفت سیاسی بادشمنان طبقه کارگر و خلق کافی نیست. و مخالفت سیاسی علیه نظام زمانی مثمرتر است که تحت رهبری حزب پرولتاریا بوده و مخالف ایدئولوژیک-سیاسی پرولتاریائی باشد.

داکتر عبدالرحمن محمودی فقید در نیمه دوم دهه بیست شمسی و هیاهوی دموکراسی تاجدار حزب خلق راتشکیل داد. ایشان درمرامنامه این حزب نوشت که "حزب ما بر اساس معلومه دموکراسی بنیایافته" است. باهمان دیدبه "دموکراسی" اودردوره هفتم شورادرانتخابات نمایشی شرکت کرد. او در این زمان یک مسلمان متدین باایده های وطن دوستی اسلامی بوده، زیرا درماده دوم مرامنامه حزب خلق چنین میخوانیم "تبلیغ و تفهیم دین مبین اسلام را بخلق و اصلاح اعمال را به اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خودمیداند" (منبع: تاریخ غبار جلد دوم). حتی اگر ایشان این حرف هار امانند تمام پارلمانی هابخاطر عوامفریبی هم زده باشد، باز هم می بینیم که هم هدفش ضد مردمی است و هم وسیله رسیدنش به آن هدف. او میدانست که انتخاباتی راکه آل یحیی (شاه محمودخان) براه انداخته بودند بخاطر فریب دادن مردم کشور بود و شرکت در این انتخابات به معنی شرکت در فریب دادن مردم افغانستان بود. ثانیاً فرض کنیم که این انتخابات یک انتخابات بورژوا-دموکراتیک باماهیت "معلومه دموکراسی" بوده است! آنوقت میدانیم که هر مذهب مخالف "حقوق اساسی دموکراسی" میباشد. و یکدموکرات واقعی هرگز اسلام را "یگانه عامل کامیابی" خلق نمیخواند. چطور میتواند یک ایدئولوژی فئودالی "عامل کامیابی" مردم در یک رژیم پارلمانی شود؟ در یک رژیم دموکراتیک از نظر قانونی زن و مرد حق مساوی دارند. اما بر اساس شریعت اسلامی دو زن مساوی به یک مرد است. بهمینصورت صدها موارد دیگر وجود دارد که میتوان دید شریعت اسلام مخالف ابتدائی ترین معیارهای دموکراتیک است. در یک کلام "اساس معلومه دموکراسی" و "تبلیغ دین مبین اسلام" ضدونقیض یکدیگر میباشد.

این نشان میدهد که داکتر محمودی فقید در این زمان سواد کمونیستی چه که حتی سواد بورژوا-دموکراتیک ملی و انقلابی هم نداشته است.

اگر محتوای برنامه حزب خلق را همینطور به بحث بگیریم بلاخره به اینجا میرسیم که دوکتور محمودی فقید در این زمان محض یک انسان شریف و خوش برخورد مسلمان بوده است. در برنامه حزب خلق حتی رادیکالیزم بورژوازی وجود ندارد و روح و روان آنرا فرم های ابتدائی با اصلاحات مدنی و حقوقی تحت ایدئولوژی اسلامیتشکیل میدهد.

اما بعد ها خاندان و متعلقین محمودی نوشته ایرابرون دادند و گفتند که داکتر عبدالرحمن محمودی فقید در زندان آثار مارکس و انگلس و لنین و استالین را خوانده و کمونیست شده بود. آنها برای اثبات این ادعا هیچگونه سند و مدرکی را نتوانسته بودند ارائه کنند. این ادعا در همان حدش تا امروز باقیمانده است. ثانیاً؛ فرض کنیم که این ادعا درست باشد و برآستی هم که محمودی فقید آثار کلاسیک کمونیستی را خوانده بوده و به آنها اعتقاد داشته است، آیا یک چنین چیزی کسی را کمونیست میسازد؟ به نظر ما نه. زیرا کمونیسم یک مذهب و یایک اعتقاد نیست. کمونیسم (منظور مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است) اندیشه و رهنمود عمل تغییر جهان است نه یک کتابخانه در مغز یک آدم. کمونیسم رهنمود رهائی بشر و طبیعت از پنجال ویرانگر سرمایه داری است نه اعتقاد به این و آن اصول علمی. کمونیسم را باید بکار بست نه اینکه فقط به آن اعتقاد داشت.

با درک این حقیقت و شناخت اندک از محمودی فقید، هر کارگر آگاه و هر کمونیست صادق و شریف حق دارد بر حزب کمونیست (مائویست) افغانستان داد بزند که چرا تا این حد به تحریف تاریخ مبارزات طبقه کارگر در افغانستان دست میزند. چرا عکس او را بالاتر از عکس رفیق اکرم یاری پیشوای طبقه کارگر در افغانستان جا میدهد.

داکتر عبدالرحمن محمودی فقید در سال 1342 یعنی 15 سال قبل از کودتای ثور و 16 سال قبل از جنایات خلق و پرچم در 7 ام قوس چشم از جهان پوشید. او بصورت مستقیم با جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و جانباختگان آن ارتباطی ندارد چه رسد به چاپ کردن عکس او بالاتر از عکس رفیق اکرم یاری.

سمبول ستاره، انواع و معانی آنها

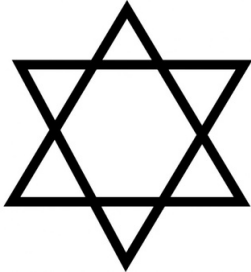


به پوستر حزب کمونیست (مائویست) افغانستان دقت کنید. در مرکز آن ستاره ای (ستاره ای که نه تناسب دارد و نه مقیاس) هایش با رنگ زرد رسم شده که راس آن به پائین و دو پای آن بسمت آسمان میبازد. در بین دو پای آن که بسمت آسمان کشیده شده عکس دوکتور عبدالرحمن محمودی و در مرکز آن عکس رفیق اکرم یاری را گذاشته اند. در اینجا دیده میشود که این حزب از معنی و مفهوم سیاسی و فرهنگی سمبول ستاره در تاریخ و فرهنگ ملل و اهالی دیگر جهان نره ای هم آگاهی ندارد. و اینگونه شاهکارهای هنری و ابتکارات بدیع زاده نبوغ ناآگاه رهبران این حزب است.

نبوغ شگفت آور تبلیغات این حزب را فقط با شرح معنی و مفهوم این سمبول میتوان تمجید و ستایش کرد.

1- ستاره داود

داستان ستاره داود به ایام شبانی داود پادشاه یهود و پدر سلیمان برمیگردد. در افسانه ها آمده که داود شبهاراه را بواسطه ستاره پیدامیکرد. زمانی هم که عازم دربار ساول بن جاناتان شد، راه بکمک ستاره پیدامیکرد. این ستاره شش ضلع دارد و معنی حقیقی آن اینست که هر ضلع آن از یک قبیله یهود نمایندگی میکرد. این قبایل داود را به حیث دومین پادشاه یهودانتخاب کردند. و این ستاره را بحیث نشان بیرق پادشاهی یهودانتخاب نمودند. و امروز همین ستاره نشان بیرق دولت صهیونیستی اسرائیل میباشد.



1- ستاره سرخ

ستاره سرخ با تاریخ مبارزات طبقه کارگر و انقلاب کبیر اکتبر بمیان آمد. لیکن امروز بدلیل محبوبیت این سمبول کلپ های سپورت، فتنال، میخانه ها و جراید و غیره این سمبول را حمل میکنند و این نام آنرا بر خود گذاشته اند. روشن است که بورژوازی مانند موش های کثیف هر جار آلوده میکنند. ستاره سرخ به واسطه بلشویکها به حیث سمبول اجزا و اعضای انقلاب کبیر اکتبر طرح شد. این سمبول از نظر سیاسی پر معنی ترین سمبول تاریخی بحساب می آید. دو ضلع این ستاره که بر زمین قرار دارند از کارگران و دهقانان نمایندگی میکنند که پایه های اساسی انقلاب را تشکیل میدهند. دوازدهی آن سمبول سربازان و سایر نیروهای مسلح مدافع انقلاب میباشد. راس آن که در حقیقت ادامه دوی پای آن میباشد از حزب کمونیست نمایندگی میکند. در یک کلام این ستاره سمبول دیکتاتوری پرولتاریا است. اگر تناسب و وسعت پاها و مرکز ثقل این ستاره را مطالعه کنیم آنرا پایدارترین شکل هندسی در می یابیم. رابطه نیروهای مسلح و مدافع انقلاب با پایه یعنی دهقانان و کارگران در این سمبول خط ادغام است نه تقاطع. راس این ستاره هدایت در تناظر کامل با سایر بدنه قرار دارد و هدایت دهنده تمام بدنه سمبول بسوی مدارج اعلی میباشد.



2- ستاره ابلیس

به ستاره ای که در پوستر حزب درج شده نگاه کنید، این ستاره همان ستاره شیطان است که نمونه سیاه و سفید آنرا مادر اینجا آورده ایم. در فرهنگ قرون وسطی اروپا این ستاره علامت سقوط فرشتگان بود. ستاره سقوط کرده ته مانده های افسانه هائی است که در ادیان ابراهیمی معمول بوده و هست. بر طبق این افسانه هاشیطان که قطب مخالف خوبی ها است، در اول فرشته بوده و بعد از آنکه از فرمان خدا اطاعت نمیکند، از ردیف فرشتگان مقرب بیرون افتاده است و از آسمان به زمین سقوط کرده است. او صد هاسال با علامت "ستاره سقوط کرده یا ستاره ای که سر آن به پائین و پاهایش روبه آسمان است" نشان داده میشود. اگر چند افسانه های دینی و از جمله اینگونه افسانه ها در اروپای غربی دیگر به مسخره های بی خنده تبدیل شده لیکن مفهوم آنها به داده های نهادینه شده مبدل گردیده و بخشی از سواد داشتن و بیسواد بودن افراد را علامت میزنند. امادربین 3% از اروپائیان در آلمان، اتریش، هالنند، فرانسه، اسپانیا و ایتالیا که مذهبی اند و روزهای



یکشنبه به کلیسا میروند، هنوز هم ستاره سقوط کننده علامت شیطانی و رو تافتن از خوبی ها است. این 3% که صاحبان مدارس و دانشگاه های مذهبی با قدرت هستند و احزاب سیاسی نیرومند پارلمانی دارند، این مفاهیم را بعنوان بخشی از ارزشهای مسیحیت حمایت میکنند. این سمبول صد هاسال انسان را بکام مرگ فرستاده است و از سیطره تاریخ عصر اشرافیت فئودال و سیطره کلیسا حکایت میکند. حزب کمونیست (مائویست) افغانستان اگر کمترین معلومات از تاریخ اروپا میداشت میدانست که برای صدها سال (از قرن 10- قرن 14 میلادی) افرادی که "اینگونه" ابتکارات حیرت آور "بخرچ میدادند" نبوغ هنری بی نظیر "شانرا بنمایش می گذاشتند" و بعد خود را بر پایه ای بالای پشتاره ای از هیزم روغن زده بسته میدیدند که در حال سوختن اند. روشنست کسانی که نه چنین تاریخی داشته و نه آنرا در کتابی خوانده و نه هم از خود میپرسند که چرا هیچ کسی در هیچ جایی ستاره را اینطور رسم نمیکند، دست به اینگونه کارهای شگفت انگیز میزنند.

بدتر از همه اینست که در ستاره سقوط کرده حزب کمونیست (مائویست) افغانستان رفیق اکرم یاری را در مرکز این ستاره قرار داده اند. مرکز این ستاره از یک پنج ضلعی تشکیل شده که هر ضلع آن معنی و مفهوم خاصی دارد. این پنج ضلعی از سوسه، فریب، توطئه، ریاکاری و خیانت نمایندگی میکند. بهمین دلیل امروز ضد کمونیست هادر غرب ستاره سرخ کمونیسم را سربه پائین و مانند ستاره شیطان رسم میکنند و بعضی اوقات داس و چکش را نیز در مرکز آن قرار میدهند تا تنفر و انزجارشان را از کمونیسم نشان بدهند.

3- ستاره سرخ روبه پائین

در بالا اشاره کردیم که عناصر ضد کمونیست بخاطر تنفرشان از کمونیسم و اهانت به آن ستاره سرخ را روبه پائین رسم میکنند و در پنج ضلعی شیطانی آن داس و چکش را روبه پائین میگذارند. و فاشیست های پولند و اوکرائین در پنج ضلعی این ستاره عکس لنین را جا میدهند، در حالیکه مذهب یون ارتدکس گرجستانی در این پنج ضلعی عکس استالین را میگذارند. و ایت سوپر میسیست های دنمارک و ناروی در آنجا داس و چکش را قرار میدهند. و معلوم نیست که حزب کمونیست (مائویست) افغانستان به چده دلیلی عکس رفیق یاری را در آنجا جاداده است؟



4- ستاره تبلیغات انقلابی

ستاره سرخ انقلابی در جریان زمان مفهوم و معنی گسترده تری را پیدا کرد. کنگره خلق چین در دومین نشست خویش آنرا به عنوان سمبول ملیت های ساکن در سرزمین چین برگزیدند. اما تمام این ستاره ها سرخ و بر خلاف ستاره شیطان میباشد. اما در جریان زمان و در طی بیشتر از صد سال از پیدایش ستاره سرخ در تاریخ بشر و روشنفکران انقلابی ستاره سرخ را به اشکال مختلف در تبلیغات و شعارهای شان بکار برده اند.



5- ستاره های که مفهوم وسیع ندارند

در پرچم بسیاری از کشورهای یک یا چندین ستاره مشاهده میشود که معنی جهانی ندارند. این ستاره یا ستاره هاسمبولمفاهیم خاص ملی و تاریخی طبقات حاکمه آنکشورهامیباشند مثلاً: ستاره های پرچم کشور سوریه.

قراردادن رفیق صادق یاری در قطار دموکراتها و بورژوا- ناسیونالیست ها

رفیق صادق یاری از سالهای متمادی آماج حملات غیر مستقیم حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بوده است. این حزب از زوایای مختلف بر او حمله کرده و با وارد کردن اتهامات پادر هو این رفیق گرامی رادربین رهبران و کادرهای این حزب خلع شخصیت کرده است. جالب اینست که پهلوانان این لشکر کسانی اند که افرادی مانند عبداللله رستاخیز نزد آنها در زمره انقلابیون بزرگ حساب میشوند.

رفیق صادق یاری برادرتنی رفیق اکرم یاری بود. او از نظر موقف اجتماعی نسل دوم "سرداران هزاره" که در قدرت دولتی سهم بودند، محسوب میشود. رفیق صادق یاری اگر میخواست میتواند در همین آب که اعضای خاندانش در زمره کوسه های بزرگ آن بودند، شنا کند و مانند آنها از گوشت و استخوان خلق تغذیه نماید. اما او آگاهانه جهت مخالف را انتخاب کرد. از مرداب خانی و خاندانی بیرون شد و علیه آن دست مبارزه زد. مابعد هادیدیم که ملاها و قوماندانهای احزاب جهادی بخاطر فلان وزارت خانه و بهمان کرسی قدرت هزاران نفر را کشتند و میخ بر سرده هانفر کوبیدند، و گفتند که برای محافظت از مردم و حراست از شرف و ناموس آنها اینکار را میکنند. اما رفیق صادق یاری خیلی بیشتر از آنها عمل نشان داده بود که با سهم گرفتن در قدرت سیاسی نظام ضد مردمی، مردم را تجات نمیدهیم؛ زیرا با مکیدن خون خلق، از آنها حمایت نمیشود. رفیق صادق یاری - در تاریخ مبارزه طبقاتی در افغانستان - اولین کسی است که خط درستی را بین طبقات استثمارگر و استثمارشونده کشیده و با قاطعیت کمونیستی آنرا عملی ساخته است. او مبارزه طبقه کارگر را در داخل خاندانش و حتی در داخل خانه پدرش برد و در آنجا هر کسی را که توانست به صف این مبارزه کشانید که یکی از آنها رفیق اکرم یاری بنیانگذار جنبش مائویستی کشور است.

روشنست که رهبران انقلاب فرشته های مقرب عرش اعظم نیستند و برای هر سوال پاسخی از قبل تهیه شده ندارند. آنها با جدیت پاسخی را جستجو میکنند. رفیق صادق یاری بحیث یکی از رهبران طبقه کارگر در افغانستان، قبل از هر چیز دیگر بقول معروف یک "بنی آدم" بود و با ضروریات طبیعی و خصایل یک "بنی آدم" زندگی میکرد. کمونیست ها که معقول ترین و پیشروترین انسان تاریخ اند باید بیشتر و بیشتر از دیگران خشکه مقدسی های کلیسایی را از تبلیغات رسمی و غیر رسمی شان بیاندازند و حریف شکنی نکنند.

یک تشکیلات که از نظر سازماندهی لرزان و از نظر ایدئولوژیک سوالات حل نشده زیادی دارد از اتهام زنی بردیگران سود میجوید. این سود جستن حکایت میکند که آن تشکیلات سردرگم مشکلات داخلی است و میکوشد توجه کادرها و فعالین تشکیلات را به مسایل خارج از آن معطوف سازد. ذهنیتی که اینگونه اتهام زنی ها در ذهن کادرها بوجود می آورد به اشکال مختلف بازتاب

میگردد. یکی از این انعکاسات اینست که عکس رفیق صادق یاری را که در واقع دومین رهبری جنبش مائویستی افغانستان است، در کنار عبداللّٰه و مجیدکلکانی چاپ کنند.

باعداللّٰه رستاخیز، آنطور که تاریخ بیاددارد آشنا شویم

عبداللّٰه رستاخیزی از دموکراتهای متمایل به چپ انقلابی ولایت هرات بود. کسانیکه او را از نزدیک میشناخته میگویند که او مردم هرات را از سایر ساکنان افغانستان متمدن تر میگفت. شیرآهنگر نیز در سالهای 1358 و 1359 میگفت که "مامساوات طلبی راجعاً آنکه از مارکس آلمانی بیاموزیم از مزدک بادغیسی می آموزیم". (مالین بحث را که فرق بین مارکس و مزدک چقدر است در اینجا کنار میگذاریم و همچنین به اینکه آیا برآستی تحت یک نظام سیاسی-اقتصادی اهالی یک ولایت میتواند تافته جدا بافته از اهالی ولایات دیگر یک مملکت باشند، نیز نمیپردازیم). اگر هرات واقعا از نقاط دیگر کشور متمدن تر میبود بجای اسمعیل خان و اخوان الشیاطین یک جنبش حداقل نیمه دموکراتیک- نیمه میهنپرست در آنجا ریشه می گرفت و رشد میکرد.

هرات در گذشته اقامتگاه شهزاده های فئودال و اتر اگاه کاروانهای تجارتي بوده و همچنان خانیت مغول ها و تیموریان آنرا مرکزیت تولیدات مانوفاکتور و بازار مبادله بین سیستان و ایالات دیگر خراسان میساخت. این امتیاز مادی قرون اوسطائی موجب پیدایش شعر اوصوفیائی مانند جامی، خواجه عبداللّٰه و امثالهم در آن گردیده است. ولی این مدنیت، مدنیت قرون اوسطائی فئودالی است نه مدنیت مطابق به زمانی که عبداللّٰه در آن بسر میبرد. این درست است که هرات در این زمان نظر به ننگرهار متمدن تر بود. زیرا در این زمان تولید و مبادله مانوفاکتور و کاروانهای شتر و اسب و قاطر در هرات نظر به ننگرهار، بامیان و بدخشان بیشتر بود. شهر هرات چندین چارسووده ها دکان و کاروان سرای باطویله های اسب و قاطر داشت. در حالیکه بامیان، غر جستان و بدخشان این چیزها را کمتر داشتند. عبداللّٰه از کدام مدنیت صحبت میکند؟ او در زمانی که زندگی میکرد، اقتصاد جهان رافرا آورده های صنایع سنگین میکانیکی میچرخاند که امپریالیزم سرمایداری و سوسیال- امپریالیزم بطور عمده آنرا مدیریت میکردند. چنین آدمی باید از کدام "مدنیت" حرف بزند؟ آیا او از مدنیتی که در آن تقسیم کار مدرن، شیوه سریع انباشت کار به شکل سرمایه، تفسیر ارزش به اشکال مختلف از جمله پول و اعتبار، مدیریت پیچیده و سرانجام شهرهایی با جمعیت چندین میلیونی و... امثالهم وجود دارد، آگاه چه که اطلاعی دارد؟ عبداللّٰه رستاخیز با این گفته هایش نشان میدهد که چقدر از تاریخ و مدنیت اطلاع داشته است، چه رسد به آگاه بودن.

آقای رستاخیز در نیمه دوم چهل شمسی باگسترش جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و تظاهرات عظیم محصلین و دانشجویان در سراسر کشور بصوف جنبش پیوست. استعداد او در سخنرانی و زبان رسایش در پیوند دادن جملات و نمک سود کردن آنها باواژه های سرخ، اورابه حیث یک شعله ای معروف ساخت. شهرت قدرت معنوی است و دولت فئودال- کمپرادورهای افغانستان ظرفیت پذیرش شهرت فردی منسوب به یک جریان انقلابی را نداشت. بهمین دلیل دستور توقیف او را دادند. وقتی اورابه محکمه (دادگاه) بردند، از او خواستند که در مقابل ادعای سارنوال (دادستان) از خود دفاع کند. ایشان بجای آنکه از ضرورت عاجل سرنگونی نظام حاکم دفاع و حقانیت جنبش دموکراتیک نوین افغانستان تاکید کند تا توده هادربیرون از زندان قوت قلب بگیرند بفرجات جاننش

اقتادوزبان به سفسطه گوئی گشود. اوجنبش دموکراتیک نوین افغانستان راچکیده ای از عدالت اسلام واقعی خواند. ودرموردنظام فرتوت حاکم که اجازه داده بوداژدهای امپریالیزم وسوسیال-امپریالیزم افغانستان راتاراج کندحرفی نزد. چوروچپاول ذخایرکشورونفوذامپریالیزم وسوسیال-امپریالیزم رادر دولت "قهرمانانه" فراموش کرد.

جنبش شعله جاویدیک جنبش بورژوا-دموکراتیک تیپ نوین بوده وتحت رهبری یک سازمان مائویستی قرارداشت. این جنبش نه از نظراندیشه وبینش ونه از نظراهداف استراتژییک، نه از نظر ترکیب نیروهاونه از نظر تاکتیک وتئوری بااسلام واقعی یاغیرواقعی ویا هر جنبش مذهبی دیگر مطابقت نداشت. این جنبش از هیچ خدائی وحی دریافت نمیکردودر آن نه جبرئیل نقش داشت، نه ملایک مقرب دیگر. این جنبش کسی رابه جهنم ومارهای دوسرو عقرب های گزنده تهدید نمیکردوبرای کسی که به آن ببیونددو عده هفت قصر مرمر و هفتاد دختر باکره دربہشت رانمیداد. این جنبش فقط یک جهنم رامی شناخت وآن جهنمی بودکه امپریالیزم، سوسیال-امپریالیزم وارتجاع برای خلق افغانستان ساخته بودند. هدف نهائی این جنبش رستگاری در قیامت نبود بلکه رستن از استثمار وستم در همین دنیا بود. اسلام واقعی یاغیرواقعی مالکیت خصوصی، ستم برزن، استثمار کارگران ودهقانان رانفی نمیکندو چنانچه نکرد. اسلام واقعی ضدبردگی نمیشودچنانچه نشدوخودپیغمبر اسلام یک ارباب برده دار بود. اسلام هر قدر واقعی شود علیه امپریالیزم وفنودالیزم، جنگ افروزی وغارت سرمایداری نمیشود... غیره. فقط یک عوامفربلفاظ ویک حقہ بازحرف جنبش دموکراتیک نوین راچکیده ای از اسلام واقعی میگوید. حتی یک دموکرات باشرم یا یکفرد آگاه به کیفیت مسایل سیاسی اینگونه تهی مغزی هارا از خود بنمایش نمیگذارد.

آقای رستاخیز در کودتای 26 سرطان سال 1352 از زندان رها شد و بعد از اتمام فاکولته در لیسه جامی هرات معلم مقرر گردید. سران نظام بادرک موقعیت جئو- استراتژییک واهمیت جئو- پولیتییک هرات یکی از محیل ترین خادمین شان را بنام غلام علی آئین به حیث والی هرات مقرر کردند. غلام علی آئین باحیلہ گیری جمعی از روشنفکران، ملاها و افراد بانفوذ مذهبی راجمع کرد تادرکنار اربابان وخوانین این ولایت بین دولت وتوده هارابطه شونند. او ایندسته راکمیته مشورتی برای بهبودی امور هرات نام گذاشت. عبداللہ سخنران آتش زبان تربیبیون شعله جاوید نیز آمده و عضو این کمیته شد. روزی از روزها زمانیکه "رستاخیز بزرگ" از دفتر والی بیرون میشود با یک جوان انقلابی از هرات (اینفرد خوشبختانه تاهنوز زنده ودر صفا انقلاب قرار دارد) روبرو میگردد. جوان تعجب میکند که "استاد رستاخیز" در دفتر والی چه میکرده؟ خیر باشد! او به "شعله ای بزرگ" نزدیک میشود و او میپرسد که "خیریت هست؟ شمادر دفتر والی چه میکردید؟ آقای رستاخیز با حرارت از ابتکار آقای آئین و کمیته بهبودی امور هرات به او اطلاع میدهد و از آن به تفصیل حرف میزند.

در اینجا بخوبی دیده میشود که آقای رستاخیز بیشتر یک سخنران وواژه چین بوده تافرد صاحب اندیشه های انقلابی. او هنر نمک سود کردن واژه هار ابرای رسیدن به جاه ومقام مورد استفاده قرار میداده ودر عقب آن جملات "آتشین" آتش ادیشه ای که خرمن ارتجاع وامپریالیزم رابسوزاند وجود نداشته است. یک داستان دیگر از شاهکارهای رستاخیز بزرگ.

بعد از کودتای 7 ثور، کودتاچیان "خلق" و پرچمی به تقسیم غنیمت سیاسی پرداختند و کرسی های قدرت دولتی را بین خود تقسیم کردند. در این تقسیمات دستگیر پنجشیری وزیر معارف مقرر شد. عبداللہ رستاخیزی منزل وطی منزل از هرات آمده بایکدسته گل به تبریکی دستگیر پنجشیری در وزارت معارف رفت. برخی میگویند که اوبه هوای اینکه مدیر معارف هرات شود اینکار را کرده بود اما منابع قابل اعتماد آنرا تأیید کرده اند. این هم شنیده شده که آقای رستاخیز بدلیل آنکه در زندان بادیستگیر پنجشیری یکجا بوده بعد از کودتا رفته اورا دیده است. ما امروز به هیچصورتی نمیتوانیم نیت رستاخیز را از رفتنش به تبریکی وزیر معارف رژیم کودتا بدانیم، آنچه مسلم است اینست که برای "رستاخیز بزرگ" بین جنبش دموکراتیک وین افغانستان (شعله جاوید) و حزب دموکراتیک خلق افغانستان خط فاصلی که بر مبنای آن آدم معاشرت و گشت و گذارش را میزان کند، وجود نداشته است. "رستاخیز بزرگ" نمیدانسته که ایدئولوژی ها "اخلاق و آداب اجتماعی" خود را دارند و اندیشه ها معیار "رفاقت و نشست و برخاست" آدم هار تعیین میکنند. "رستاخیز بزرگ" هم چنین چیزی را بنام "تضاد اشتی پذیر" انقلاب و ضد انقلاب، "خلق و امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم، شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان (خلق و پرچم) نمی دانسته است. او هم چنین از نظر سیاسی به آن درک دست نیافته بوده که با کودتای ثوریک باندر ویزونیست بقدرت رسیده و این باندمیهنفروش و مزدور دمار از روزگار خلق افغانستان درمی آورد.

در همین روزها رفیق صادق یاری از موضع سرخا اولین اعلامیه ضد کودتا و رژیم خلق و پرچم را صادر و بعد از افشای ماهیت کودتا و سرشت طبقاتی آن مردم افغانستان را به سلاح برداشتن علیه این رژیم فراخواند. امروز کسانی که هیچگونه مسئولیت تاریخی را احساس نمیکند، عکس عبداللہ را در چپ ترین و عکس رفیق صادق یاری را در راست ترین صف میگذارند.

اما برای رفیق صادق یاری موضعگیری سیاسی- ایدئولوژیک این بانددتعیین کننده بود. چندین عضو کمیته مرکزی خلق و پرچم که داکتر بودند شاگردان رفیق صادق یاری بودند و او هم میتوانست شاگردی- استادی را بهانه قرارداد به مبارکبادی آنها برود. لیکن او این ننگ را بر جنبش انقلابی افغانستان هموار نکرد، نه نزدنجیب الله رفت و نه بخدمت حفیظ الله امین شتافت. او جنبش انقلابی افغانستان را مانند هندوکش و بابا سر بلند و گردانفر از نگه داشت و میهنفروش مزدور سوسیال- امپریالیزم شوروی را مبارزه طلبید.

نبرد جنبش انقلابی افغانستان با کودتاچیان خلقی و پرچمی در روز 8 ثور 1357 شوع شده بود. امروز برخی از اهالی قریه داود جاغوری بیاد دارند که دونفر از کادرهای سازمان سرخا جنازه یک کارگر از اهالی این قریه را که اتفاقاً در روز کودتا کشته شده بود به جاغوری انتقال دادند، آنها بخاطر می آورند که رفیق زنده یاد موسی خارکش (موسی جوالی) بر جنازه اوسخزانی و خلق را به مسلح شدن و مبارزه علیه باندهای کودتا چی فراخواند. سازمان سرخا تحت رهبری رفیق صادق یاری اولین سازمانی بود که علیه کودتای ثور و میهنفروشان "خلق" و پرچمی ای چنین وارد مبارزه شده بود. امروز حزب کمونیست (مائویست) افغانستان که باید طلایه دار تاریخ مبارزات خلق ما علیه امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم و مزدوران شان باشد، یک سازشکار لفاظ را با رفیق صادق یاری در یک صف قرار میدهد.

عبدالمجید کلکانی، جنبش شعله جاویدو 7 قوس

عکس زنده یادمجیدکلکانی نیز در ردیف عبداللہ رسناخیزور فیک صادق یاری آورده شده است. عبدالقیوم رہبر برادر بزرگ زنده یادمجیدکلکانی در نوشته اش تحت عنوان "ہدیہ بہ مجید" اورا "سازماندہ"، "فرماندہ نظامی" وغیرہ القاب سنگین و پروزن توصیف میکندولی باتمام نیرو میکوشد اورا از کمونیزم دور نگہ دارد و طوری سخن میگویدکہ کسی حتی ظن ہم نبردکہ مجید کتابہای کمونیستی را میخواندہ. ویژه گی دیگر نوشتہ عبدالقیوم رہبر اینست کہ اوباجنان تردستی از روی مسایل تاریخی ووقایعی کہ موازی بہ زندگی مجید در جریان بودہ میگردد کہ گوید افغانستان بہ استثنای مجیدنہ انقلابی دیگری وجودداشتہ ونہ جنبش انقلابی سوا از محفل مجید در کار بودہ. آدم وقتی این مرثیہ را میخواند از خود میپرسد کہ چرا عبدالقیوم رہبر پیشوای ساما بعد از مجید، جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را کہ وسیعترین و انقلابی ترین جنبش تودہ ای در تاریخ افغانستان است، انکار میکند. اما وقتی آدم سلاح ایدئولوژیک را برای یافتن پاسخ بہ این سوال بدست میگردد، درمیآید کہ عبدالقیوم رہبر حق دارد کہ اولین جنبش مائویستی افغانستان (سازمان جوانان مترقی) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (شعلہ جاوید) را انکار کند. زیر این قانون مبارزہ طبقاتی است و ہمہ طبقات در مبارزہ طبقاتی شان (بہ استثنای طبقہ کارگر کہ ناگزیر است علمی بہ تاریخ برخورد کند) بہ حقایق تاریخی مغرضانہ برخورد میکنند.

یکی از حقایقی کہ عبدالقیوم رہبر در مورد زنده یادمجید مینویسد اینست کہ برآستی ہم مجیدنہ کمونیست بودنہ بر طبق رهنمودہای آن کار میگردد. او عضو چہ کہ ہوادار سازمان جوانان مترقی نبود و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان نبود. بارہا از دہن سامائی ہادر پشاور شنیدہ ایم کہ گفتہ اند "یکی از افتخارات آغاصاحب شعلہ ای نبودن اوبود" و یازمانیکہ مسایل طبقاتی در بحث ہا پیش می آمدیکی از سامائی ہا و معمولاً زندہ یاد علی جان فریاد میکشید کہ "رفیق شعلہ ای گری تہ بان!" باتمام اینہا، ہمیشہ تلاشہای بی ثمری صورت گرفته تا عبدالمجید کلکانی را یک کمونیست بسازند. ما یقین داریم کہ زندہ یادمجید آثار کلاسیک مارکسیزم را خواندہ و بامتون نشرات انقلابی مانند پکینگ ریویو، ستارہ سرخ، شعلہ جاوید وغیرہ نشرات مروج آنزمان اشنائی داشتہ است. اما ہماتروریکہ میدانیم بسیار بودند افرادیکہ شعلہ جاوید را میخواندند و بہمینصورت پکینگ ریویو غیرہ را. خواندن حتی باور کردن و بالاتر از ان اعتقاد داشتن بہ مطالب و مفاہیم آثار مارکس، انگلس لنین و استالین مسی را کمونیست انقلابی نمیسازد.

زندہ یادمجید کلکانی چند فرصت داشت کہ بہ اثبات برساندیک کمونیست است ولی در تمام آن فرصت ہادرست خلاف آنرا بہ اثبات رسانید. اولین فرصت برای اثبات کمونیست بودنش شرکت در سازمان جوانان مترقی بود. علیرغم آنکہ قبل از تشکیل این اولین تشکیلات مائویستی افغانستان اوبار فیک اکرم یاری دیدار و گفتگو داشتہ است. دومین فرصت او مخالفت با "پس منظر نویسان" بود کہ باز بان لچک ہا و اسلوب کار لمپن ہای خیابانی تیشہ بہ ریشہ جنبش دموکراتیک نوین افغانستان میزدند. مجید کلکانی ننتہا با آنہا مخالفت نکرد بلکہ اعلامیہ "پس منظر تاریخی" را تکثیر و در پو ہنتون کابل پخش کرد. سومین فرصت برای اثبات کمونیست بودن زندہ یادمجید کلکانی انتقاد بر اپورتونیزم داکتر فیض بعد از انشعاب او از سازمان جوانان مترقی بود. اما او حتی بیطرفی را انتخاب نکرد و بہ دستیار داکتر فیض در توطئہ علیہ جنبش مائویستی تبدیل شد. کسی کہ یک

روز هم در تظاهرات شعله جاویدسهم نگرفته بود اکنون دکتر فیض رابخاطر تکه و پارچه ساختن س.ج.م. و از بین بردن جنبش دموکراتیک نوین کشور پاداش میداد. چارمین فرصت تشکیل ساما بود. او میتوانست برنامه ساما را یک برنامه کمونیستی بنویسد. زیرا مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم (اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) پاسخ درست رابه کودتای خلق و پرچم و تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی داشت. مائوتسه دون میگوید "کمونیسم سیستم کامل و واحدی از ایدئولوژی پرولتاریائی و در عین حال نظام اجتماعی نوینی است که با هر سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین (تکیه از ماست) سیستمی است که تاریخ بشر تاکنون بخود دیده است. (مائوتسه دون- درباره دموکراسی نوین). اگر مجیدکلکانی به این حقیقت معتقد میبود که مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم (اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) "کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین" سلاح است، آنرا بر میداشت و بآن وارد میدان مبارزه میشد. اما اگر کسی معتقد نباشد مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم (اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) "کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین سیستم است، آنرا بر نمیدارد و بآن کار نمیکنند زیرا ایمان ندارد که این سیستم اورابه کعبه مقصود برساند. زنده یاد مجیدکلکانی در ذهنش به جهانشمول بودن مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم (اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) شک کرد و در آن فارمول حل مشکل افغانستان رانیافت. ما براو اعتراض نمیکنیم که چرا کمونیست نبود ما اینرا حق او میدانیم و میگوئیم این حق او بود که کمونیست نباشد ولی این حق مانیز هست که بگوئیم او کمونیست نبود. اما هستند کسانی که با فحاشی و لچکی میکوشند ثبوت کنند که زنده یاد کلکانی کمونیست بود. و حزب کمونیست (مائویست) افغانستان نیز آب در آسیاب اینگونه لمپن ها می ریزد.

این آقایان از خود نپرسیده و نمیپرسند که آیا وظیفه یک کمونیست این نیست که تحت هر شرایطی بمبارزه طبقاتی طبقه کارگر اولویت بدهد؟ اگر مجید کمونیست بوده باشد، آیا مانیکه او ساما را میساخت، این وظیفه در مقابل او نیز قرار نداشته؟

زنده یاد مجیدکلکانی، در کار و فعالیت هایش دو مشخصه کاملاً بارزی داشت: نخست اینکه برایش بینش و ایدئولوژی مهم نبود، دیدگاه یکفرد به انقلاب و اینکه او از سرنگونی رژیم چه میخواست برایش اهمیت نداشت. چیزیکه برایش اهمیت داشت اطاعت از خودش بود. برای اینکه کسی را بسویش بکشاند حاضر بود طرز فکر خودش را نادیده بگیرد. چنانچه شهرت دارد که در جریان فعالیتهای "کودتاقیام" بابتترین افسران اخوانی و فرصت طلب ترین عناصر ارتجاعی اتحاد کرده بود. یکی از رهبران سابق ساما که اکنون در اروپا بسر میبرد میگوید که "آغا صاحب با اعلامیه جبهه متحد ملی نزد میاگل تگابی رفت. میاگل اعلامیه جبهه متحد ملی را خواند و گفت که بدن نیست اما بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ندارد. آغا صاحب در همانجا قلم را گرفته و با خط خودش یک بسم الله کلان بر پیشانی اعلامیه جبهه متحد ملی نوشت". البته سامانی ها اینکار را بحساب انعطاف پذیری زنده یاد مجید می آورند ولی نمیدانند که انعطاف تا کجا؟ روشنست که به چه دلیلی در اول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الله الرحمن الرحيم را در پیشانی آن اعلامیه نیاورده بودند. انعطاف پذیری و داشتن خط قرمز و چیز کاملاً متفاوت است.

زنده یاد مجیدکلکانی افراد لافوک، دروغگو و کسانیرا که از سرتا زبان شان نماینده هزار شخصیت اندبه اطرافش جمع میکرد. اینگونه افراد که بی نهایت جاه طلب و خودخواه هستند از شخصیت های

مانند مجیدی چون و چرا اطاعت میکنند. تشکل های مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی جای چنین افرادیستند و شخصیت های کمونیست وظیفه دارند که آنها را تجدید تربیت کنند و جاه طلبی و خودخواهی را در وجودشان بکشند. او میدانست که دروغگوئی و پف و پتاق از تربیت ناسالم خانوادگی و جامعه ستم زده در وجود انسان پیدامیشوند و ایجاد فضای رفیقایانه در یک تشکیلات که در آن عیبها و کم و کاستی های یک رفیق به سلاح حمله علیه او استفاده نشود، در مانگاه خوبی است برای اینگونه افراد مریض. به سید غلام علی مشرف یا همین فردی که خود را بنام سید حسین موسوی مشهور ساخته نگاه کنید. این بدبخت مفلوک زمانی که نتواند دروغی را ابداع کند ناچار راست میگوید. او خود را یکی از افراد معتمد مجید معرفی میکند. روشست که مجید میدانسته اولاف میزند، دروغ میگوید و پتاق میکند ولی دیده میشود که در صدد درمان او بر نیامده است.

دوم اینکه زنده یاد مجید کار بیسروصدا توده های خلق را طبق یک نقشه انقلابی و تشکل گرایانه بسیج نمیکرد. او عاشق هیاهو و براه انداختن ماجرا آفرینی بود و به برانگیختن توده ها کم بهامیداد. بهمین دلیل همیشه میکوشید در کنار سران دسته ها و سازمانها حاضر باشد. همین خاصیت او را به اتحاد با افرادی مانند انجنیر عثمان، عزیز سیاه پوش و اسحق نگار گرو غیره کشانید. انجنیر عثمان و اسحق نگار گرو بدلیل نخوت و تکبر "کابوی زده گی" شان به او که فقط تعلیمات صنف 12 داشت و حرفهای چاق و چله داشت هیچ وقعی نمیگذاشتند. اگر چه مجید از جمله کسانی بود که بهنگام آزادی انجنیر عثمان از دهمزنگ او را بر سر شانه هایشان بالا کردند ولی انجنیر عثمان همچنان بی تفاوت باقیمانده و ارزش بیشتر از آنچه در موردش داشت، به او نمیداد.

زنده یاد مجید حتی در همان اعمال ماجراجویانه عزیز سیاه پوش در خردکابل که بنام "نیشکر دزدی" شهرت دارد، کوشیده بود سهم شود. او چندین مرتبه به خردکابل رفته و با عزیز خان سیاه پوش دیده بود. عزیز میگفت که مجید از انجنیر عثمان ناراضی هست و میگوید که انجنیر به او به دیده یک بیسواد نگاه میکند. من به او گفتم که راست میگوید تو کدام دانشگاه را خوانده ای؟

مثال دیگری از اینگونه "هر سودویدن" زنده یاد مجید تلاشهای او برای وحدتبا "محل انتظار" طاهر بدخشی است. محل انتظار که بعد ها (در سال 1356 بعد از زهائی محمد طاهر بدخشی از زندان) به سازمان انقلابی زحمتمکشان افغانستان (سازا) تبدیل شد تقریباً همیشه مجید را با خود داشته است. از سال 1350 (کنفرانس تخار) این سازمان زنده یاد مجید در جلسات آن حاضر و در تشکیلات آنها بنام مستعار (مازیار) شهرت داشته است. مازیار (مجید) و بابک (طاهر بدخشی) مشترکاً در آخر سال 1353 طرح فعالیت شش ماهه را برای خروج از بن بست و تدارک قیام پیشنهاد میکنند. در ماه جوزای سال 1354 زمان قیام فرامیرسد. اما زنده یاد مجید میگوید که آمادگی های لازم را ندارد و طفره میبرد. مولانا بحرالدین باعث و حفیظ آهنگر پور عازم بدخشان میشوند و در آنجا دست بقیام میزنند که به حادثه "درواز بدخشان" معروف است. بزودی دولت داخل اقدام میشود و مولانا بحرالدین باعث و یارانش را از آسمان و زمین بزیر آتش میگیرند، قیام کنندگان بعد از کشته شدن شهید عین الدین دستگیر میشوند.

به اینقسم دیده میشود که زنده یادمجیدکلکانی حتی در فعالیتهای ماجراجویانه اش نیز جدینبوده و در آخرین لحظات از معرکه بدرمیرفته است. یکی از دلایلی که او به سازمان جوانان مترقی نزدیک نشد، جدی بودن رهبری اینسازمان بود.

لقب "استاد"

قبل از تکامل جامعه به تقسیم کار و ساختن وسایل کشاورزی به احتمال قوی واژه استاد هم وجود نداشته است. احتمال دارد که واژه استاد در جریان ورود جامعه به صنایع دستی به وجود آمده باشد. اما به وضاحت می بینیم که بعد از متلاشی شدن صنایع دستی یعنی انقلاب صنعتی این واژه نیز آهسته آهسته جایگاه اولی اش را از دست داده است. قبل از آنکه ماشین بازار تولید را تصرف کند یک چرمگر، یانداغ، یک مچی (کفاش) یا نجار، یک آهنگر یا مسگر و امثالهم را استاد خطاب میکردند. و این لقب قبل از هر کس دیگر از جانب شاگردان آنها به آنها داده شده بود. لیکن بعد از انقلاب صنعتی و تغییر شیوه تولید آهسته آهسته، راننده، میکانیک، برقی، آرمیچر ساز، لین دوان، سیم تاب، پنچری گیر، خیاط و غیره را نیز استاد و خلیفه (جانشین استاد) میگفتند. اینها صنفی از پیشه و روکسبه کارانی بودند که در شیوه تولید بورژوازی جدید بوجود آمده بودند و بالقاب جامعه کهن ملقب میشدند..

اماد جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی سمت و مسیر حرکت زبان و فرهنگ نیز وابسته است. بزرگترین نیرویی که بازار را تحت کنترل خود دارد فرهنگ و شیوه بینش و واژه آفرینی را نیز هدایت میکند. زندگی واژه هامربوط به اطاعت شان از بازار تولید و مبادله حاکم است. تا زمانی که جنگ خلق بر اه نیفتد و اوضاع انقلابی نشود واژه های انقلابی پرولتاریائی زندگی شان را در گرو مبارزات حلقات انقلابی می بینند، زیرا فقط در بین حلقات انقلابی زندگی میکنند. برای کسانی که فقط از نظرفیزیکی در بین حلقات انقلابی حضور دارند و از نظر روحی و تعلقات روانی و اندیشه وی در بیرون از آن زندگی میکنند، خواهی نخواهی دنیای اندیشه وی شان غشائی تظاهر را پاره و از یک جایی به بیرون سرمیکشد. خطاب کردن رفیق اکرم یاری بالقب "استاد" یکی از این سرکشیدنهای دنیا اندیشه کسانی اند که اصولاً از نظر اندیشه انقلابی نیستند. کسانی که واژه های مارکسیستی را فرا گرفته ولی از نظر اندیشه به فرهنگ سیاسی حاکم تسلیم شده اند.

در فرهنگ سیاسی کنونی افغانستان "استاد" لقب چه کسانی است؟ در این فرهنگ استاد لقب بزرگترین جنایتکاران میهن فروش و خانین ملی تاریخ افغانستان است. "استاد" ربانی، "استاد" سیاف، "استاد" مزاری، "استاد" خلیلی، "استاد" محقق و.. "استاد" ... غیره. اگر اشتیاق و علاقمندی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بیشتر انکشاف یابد بزودی لقب "امر" را نیز پیشروی نام یکی دیگر از رفقا مشاهده خواهیم کرد.

ما از سال 2013 هم در صحبت های رودروئی مابانمانده این حزب و هم در نامه های ما از مقامات این حزب خواسته ایم که واژه منفور "استاد" را که بیشتر از چهاردهه است که با آنخاینین ملی و میهن فروشان جهادی ملقب میشوند در مورد رفیق اکرم یاری بکار نبرند، اما اینگونه خواستها در گوش این حزب نمیرود.

حزب کمونیست و آدرس فیسبوک و توئیتر؟

لنین در مورد آدرس دادن و لیبیل زدن میگفت شما هیچ وقت نمیتوانید خرده بورژوازی را از چسپانیدن لیبیل تبلیغاتی اش منصرف کنید. این خصلت ذاتی بورژوازی است. همین خصلت در حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بصورت بارزی بچشم میخورد. این حزب آثار منتخب مائوتسه دون رادروب سایتش مجدداً به نشر سپرده ولی بر هر ورق آن "واترمارک" کوبیده است. اذعان باید کرد که تکثیر آثار منتخب مائوتسه دون تنها کار این حزب بوده و هیچ تشکل و گروه دیگری که به زبان فارسی یا فارسی دری می نویسد، قادر به اینکار نشده است. اگر واترمارک بر صفحات این آثار نمی بود حقیقتاً که اینکار حزب کمونیست (مائویست) افغانستان شایان تقدیر بود. اما واترمارک زدن به هر صفحه این آثار خدمات این حزب را به صفر تقلیل داده و حتی آنرا نفرت انگیز ساخته است. زیرا به وضاحت دیده میشود که این حزب بانشر این آثار خود را تبلیغ میکند و در حقیقت آثار منتخب صدر مائو را وسیله رکلام و شهرت یابی خود قرار داده است. در اینجا است که خصلت "سامانه سازی" یا اینسترومینتالیزم بورژوایی را در این حزب تا حد نفرت انگیز مشاهده میکنیم. و مبینیم که این حزب برای نام کشیدن این آثار را منتشر ساخته نه برای رسانیدن تئوری و رهنمودهای انقلاب پرولتاریائی به کمونیست ها و کارگران. شرکت اتومبیل سازی رینوی فرانسه چند سال قبل همین کار را با عکس مائوتسه دون کرد و همچنین کارتل اتوبس های شهری هالند چند سال قبل عکس مارکس، لنین و مائوتسه دون را در عقب بس های شهری آویخت. حزب کارگر هالند از آن انتقاد کرد که دست بتبلیغ کمونیزم زده ولی حزب دموکرات مسیحی که بر سر قدرت بود از آن به بهانه "آزادی بیان" دفاع کرد. اندری ژوگائف رهبر حزب کمونیست روسیه برای پیروزی در انتخابات پارلمانی رساله مفصلی را در ستایش استالین نوشت، زیرا استالین محبوب اکثریت عظیم اهالی روسیه (روسیه) است. ژوگائف او را یک روس بزرگ و سیاستمداری همتا و فرمانده عالی جنگ کبیر میهنی نامید و همین رساله حزب او را در همان انتخابات یکی از احزاب قدرتمند پارلمان روسیه ساخت. ژوگائف هیچ چیزی در این مورد که رفیق استالین یک کمونیست و یک مارکسیست - لنینیست بود نگفت. در یک کلام خرده بورژوازی بخاطر رکلام و شهرت کشیدن هر کس و هر چیز را وسیله قرار میدهد، حتی آثار منتخب صدر مائو را.

اگر قرار است که یک حزب نماینده طبقه اش باشد و تئوری ها و رهنمودهای طبقه اش را برساند، یعنی اگر قرار است که هر کس وظیفه اش را انجام بدهد پس کوبیدن واترمارک و لیبیل زدن بر هر صفحه آثار منتخب صدر مائو چه معنی دارد؟ اگر میدانیم که انگیزه ها و عمل از ایدئولوژی منشا میگیرند، پس انگیزه شهرت طلبی این حزب را بحساب کدام ایدئولوژی باید گذاشت؟ "آنچه در دیگ است در چمچه می برآید".

چشم ما روشن! اینبار حزب کمونیست (مائویست) افغانستان در پای پوسترش آدرس فیسبوک و توئیتر هم گذاشته است. درست میگوئیم همان فیس بوک که داده های 80 میلیون عضو را به سازمانهای مرتبط با دستگاه استخبارات انگلستان سپرد و بیشتر از 30 میلیون استفاده کننده اروپائی از آن خارج شد. افتضاح استخباراتی و جنگ بر سر داده های اطلاعاتی و جاسوسی امریکا و انگلستان به حدی بالا رفت که مدیر اجرائی فیس بوک به سنای امریکا جلب شد.

یک زمان ما شنیدیم که حزب کمونیست (مائویست) افغانستان از انجوبازی دست برداشته، ما از آن استقبال کردیم. یک زمان دیگر شنیدیم که این حزب اعضایش را منع کرده که فیسبوک و توئیتر

اکاونت نداشته باشند، ماخیلی خوشحال شدیم و برخی از رفقای مامیگفتندکه اینحزب بسوی بلوغیت حرکت میکند. امحقایق کنونی نشان میدهدکه آن خط زیرپای خط کنونی قرارگرفته و از هژمونی افتاده است. و آنچه دراین حزب بسوی انکشاف حرکت میکندخط بورژوازی و به خصوص پوپولیزم خرده بورژوائی است.

"سرخ بودن" یا "زیاد بودن"؟

زمانی که جنبش انقلابی در حال رشد است، "سرخ های زیاد" به وجود می آیند و بهمان نسبت افرادی زیادی "سرخ" میباشند. اما زمانی که شرایط جذر انقلاب مسلط میشود و اوقات انقلاب به یک فاکت دیرپا و آزار دهنده تبدیل میگردد، افرادی که سرخ پوشیده بودند و از همه بیشتر هیاهو میکردند، جامه سرخ را بدور می اندازند و سفیدپوش میباشند. بدنبال آنها "سرخ" های جعلی راه (راهی) بازار میشوند تا به تقاضای بازار استخدام اجیر نظام حاکم پاسخ بگویند. اینها بزودی و طوریکه تاریخ افغانستان نشان داد در طی یک دهه بازار عرضه مزدوری و قبول ننگ و خفت خیانت ملی را مشبوع میسازند. روند جذر و مد شرایط عینی عناصر سبک و کم وزنه را که مانند خس و خاشاک بر روی امواج بالاپائین میروند، برای هر کمونیست یک فاکت تاریخی بشمار میرود. کمونیست های این روند را بعد از شکست کمون پاریس، انقلاب 1905 در روسیه و خیانت گومیندان در چین تجربه کرده است. این جذر و مد دیگر نباید پایه های درستی - علمی مارکسیزم - لنینیسم - مائویزم را در ذهن کمونیستها بلرزه در آورد و آنها را به حقانیت پرولتاریا متزلزل سازد.

با پیدایش شرایط جذر انقلابی یعنی بعد از مرخص شدن رفیق اکرم یاری و انشعاب داکتر فیض، دشمنان خلق به پیشروی دست زدند و با دو کودتا (26 سرطان 1352 و 7 ثور 1357) شرایط ضد انقلابی بد از بدتری را به وجود آوردند. جنبش کمونیستی افغانستان بجای دفاع از کمونیسم باناسیو نالیست های خرده بورژوا تحت رهبری زنده یاد مجید کلکانی متحد شده و جذر انقلابی را از درون تقویه کردند. در نبود خط انقلابی نیروهای سامابه بیراهه رفتند و به نیروهای سوسیال - امپریالیزم شوروی و دولت پوشالی "خلق" و پرچم تسلیم شدند. آنها سرانجام از زیر لحاف تاجک بازی و اخوانیگری برهان الدین ربانی و "سازا" سر در آوردند. با تجاوز امپریالیستهای ناتو و اشغال افغانستان اینها یاران خارج نشین شان به عوامل امپریالیزم امریکانو ناتو تبدیل گردیدند. اما بزودی دیگ "انجوبازی" از جوش افتاد و انتخابات و پارلمان به افتضاح ننگینی که هیچ انسان شرافتمندی نمیتواند آنرا بپذیرد، مبدل گردیدند. سامانی ها که حاضر به شرکت در همین ننگ هم بودند بمایه ننگ و نفرت مردم تبدیل شدند. آنها بعد از آنکه در اینجانیزی آبروشدند، بار دیگر واژه های انقلاب و "وحدت جنبش چپ" و "جنگ مسلحانه" و امثال اینها بر زبان می آورند. هستند برخی که این نیرنگ ها را باور میکنند. از آن بدتر هستند کسانی که از میان اینها سربازگیری میکنند. و از این هم بدتر هستند کسانی که برای اینها با چاپ کردن عکس دکتر عبدالرحمن محمودی بالاتر از رفیق اکرم یاری و عکس مجید کلکانی برای این نهادانه میریزند که: "بیائید با هم متحد شویم"، "ما این افراد را با هم مشترک داریم". در اینجا است که "سرخ بودن" و کمونیسم در مذهب "زیاد بودن و کمیت گرایی" قربانی میشود. مرزهای ایدئولوژیک پنسل پاک میخورد و روحیه سازشکار بجای سیاست انقلابی را میگیرد. این اقدامی است در جهت سفید ساختن سرخ، زیرا بر طبق اصول "سرخ" ما هیچ زمانی "این افراد را مشترک نداشته ایم".

وزمانی هم که با این افراد متحد شده ایم، بجای "کعبه" بسوی ترکستان رفته و راه مارا صدچند دورتر ساخته ایم.

مادر اینجالاتم میدانیم آن بخشی از کمونیست های راکه در حزب کمونیست (مائویست) افغانستان فعالیت میکنند مخاطب قرار داده بگوئیم که حزب شما با گذشت هر روز از مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم زاویه میگیرد. بر شماست که باره انداختن یک مبارزه طبقاتی در داخل این حزب (مبارزه دوخط) حزب خود را نجات دهید. وجه شما اینکار را بکنید و چه نکنید، یعنی چه مائویست باقی بماند و علیه بورژوازی در داخل حزب تان مبارزه کنید و چه نماند و این مبارزه را انجام ندهید، ما از این بیعد اینکار را میکنیم و نقطه به نقطه تمایلات بورژوائی و تبلیغات سازشکارانه و پوپولیستی این حزب را افشا میکنیم. زیرا این وظیفه هر کمونیست است که علیه پوپولیسم مبارزه کند و سازش طبقاتی و فرصت طلبی را در داخل جنبش افشا سازد.

مائویست های افغانستان

یکم ماه مه 2018

11 ثور 1397